

سیاست جنایی سزاگرا و آثار آن

شفیع خالندی^۱، حبیبه احمدزاده^۲

^۱ دکتری حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه ارومیه

^۲ کارشناسی حقوق دانشگاه پیام نور پیرانشهر

نام نویسنده مسئول:

شفیع خالندی

چکیده:

میل به سزاگرایی و حتمیت مجازات در سیاست جنایی قضایی در سطح و مقیاس کوچک آن می تواند در تصمیمات قاضی تجلی یابد و وی را مخیر به انتخاب مجازات اشد یا مجازات مد نظر خود بر خلاف قانون نماید. این قدرت برگرفته از اندیشه و مبنای سزاگرایی و یا اجازه قانون گذار اساسی و موسع نگاری قوانین می باشد. در واقع هنگامی که قانون گذار چه در سطح اساسی و چه در سطح قوانین عادی کیفری اجازه و اختیار اعمال مجازات های شدید را به قاضی می دهد، قاضی نیز اگر زمینه های سزاگرایی هم در ذهن خود داشته باشد، حتمیت و قطعیت مجازات را برای مجرم در نظر می گیرد که منطقی ترین معلول حاصل از این وضعیت، نقض اصول کلی حاکم بر حقوق جزا و ایجاد تورم کیفری می باشد. در این پژوهش بر آن شده ایم تا با بررسی مفهوم سیاست جنایی قضایی و اندیشه ی سزاگرای به عنوان مبانی نظری تحقیق، به نتیجه حاصل از این مفهوم که خود نقض اصول حاکم بر حقوق کیفری و ایجاد تورم کیفری را در پی دارد، بپردازیم.

کلید واژگان: سیاست جنایی قضایی، سزاگرایی، اصول حقوق کیفری، تورم کیفری

مقدمه

سیاست جنایی قضایی سزاگرا به حالتی گفته می شود که در آن سیاست جنایی براین امر استوار است که به هرطریقی شده مجازات اجرا گرد این حالت ناشی از میل به سزاگرایی در سه نهاد قانون گذار، جامعه و قاضی است. به بیانی دیگر هنگامی تفکر سزاگرایی در قانونگذار ریشه داشته باشد یا قوانینی تصویب می کند که تفسیر بردار و موسع باشد یا اینکه در متن قوانین اجازه اختیارات وسیع را درحیطه مجازات انگاری به قاضی می دهد که هر دوی اینها نیز بر جامعه تاثیر گذار است. منطق متصور از این حالت نیز احیای اندیشه سزاگرایانه در جامعه است که هر گاه جرمی ارتکاب یافت این سه نهاد در یک طرف خواهان اجرای مجازات شدید در حق متهم خواهند شد که خود این امر باعث نقض اصول مسلم حقوق جزا و تورم کیفری ناشی از مجازات انگاری قضایی و اصلت بخشیدن به مجازات های کیفری خواهد بود.

دراین پژوهش با استفاده از روش تحقیق توصیفی و تحلیلی سعی در پاسخ منطقی به این سوال خواهیم بود که سیاست جنایی قضایی چگونه از سزاگرایی تاثیر می پذیرد و آثار ناشی از این تاثیر پذیری به چه صورت خواهد بود در پاسخ باید گفت که سزاگرایی با رسوخ در سیاست جنایی قضایی می تواند قضا و جامعه را همسو باخود به قبولاندن مبانی اندیشه خود که حتمیت و قطعیت مجازات است وادار کند به صورتی که قضا و خواسته یا ناخواسته بر گرفته از این اندیشه و مبانی آن و با مجوزی که قوانین کیفری به ایشان داده اند به ترویج هر چه بیشتر این مکتب کمک می کنند. نتیجه این امر هم نقض اصول مسلم حقوق جزا از جمله اصل حداقلی حقوق جزا و آثار دیگر از جمله تورم کیفری خواهد بود. بر این اساس پژوهش حاضر در سه قسمت مفاهیم و مبانی نظری و آثار سزاگرایی تقسیم بندی شده است.

۱. مفاهیم پژوهش

۱.۱ سیاست جنایی قضایی

سیاست جنایی قضایی صرف نظر از تعریف و مباحث مربوط به سیاست جنایی تقنینی و اجرایی - که خارج از حوزه اهداف این مقاله است -، به معنای «نحوه استنباط و برداشت دستگاه قضایی از سیاست جنایی تقنینی و نحوه ی اعمال قوانین و مقررات مربوط است»^۱. ممکن است هر یک از محاکم برداشت خاص خود را نسبت به موضوع واحد ارایه نمایند بنابراین بدیهی است که این استنباط ها و برداشت ها در تمامی زمینه ها و مسائل در محاکم یکسان و برابر نمی باشد. ممکن است در نهایت این تنوع در برداشت منتج به اصل متغیر بودن تفسیر قواعد حقوق کیفری می گردد. به همین دلیل و از همین منظر حقوقدانان کیفری، سیاست های جنایی تقنینی در زمان را در برابر نسبی بودن سیاست جنایی قضایی در زمان و مکان قرار داده اند.^۲ سیاست جنایی قضایی از بعد محدود و مضیق، نیز در بر گیرنده سیاست جنایی انعکاس یافته در تصمیم ها، قرار ها و آرا و

^۱ لازرژ، کرسنتین، درآمدی به سیاست جنایی، برگردان: دکتر علی حسین نجفی ابرآبادی، انتشارات میزان، ۱۳۸۲ ص ۲۶۱

^۲ همان، ص ۱۲۱

احکام دادگاه ها است،^۱ اما همین تنوع و کثرت تصمیم ها و آراء در محاکم، مانع مهمی در راه احراز یک سیاست جنایی قضایی واحد و به تبع آن عدم حصول به سیاست جنایی واحد و مشترک در کل نظام حقوقی می باشد. به همین جهت است که سیاست جنایی قضایی را در وهله نخست شامل رویه قضایی عام یعنی عملکرد و برداشت قضات از قانون - دانسته اند که در صورت بروز اختلاف در آراء و صدور احکام گوناگون، معمولاً دیوان عالی کشور اقدام به صدور وحدت رویه در موضوع مورد اختلاف حل اختلاف می کند. تصمیم صادره از هر دادگاه به صورت رأی اعلام می شود هرگاه این تصمیمات قضایی به صورت مکرر از سوی مراجع متعدد تکرار گردند آن چه حاصل می گردد رویه قضایی است. « رویه قضایی به لحاظ معنوی یا الزام قانونی مبنای حکم مرجع قضایی است. »^۲ بنابراین « آراء صادره از محاکم، در مقام رسیدگی به دعاوی مطروحه، به معنای عام رویه رویه قضایی نامیده می شود. »^۳ در مجموع می توان گفت که ؛ منظور از رویه قضایی در معنی مطلق مجموع آراء دادگاه ها و در معنی خاص روش یکسان دادگاه ها یا دسته ای از آنها در مورد مسئله حقوقی معین و تکرار آن به صورتی می باشد که بتوان گفت در صورت مواجه شدن با مورد مشابه همان روش اتخاذ خواهد می شود. بدون شک یکی از علت های اصلی افزایش جمعیت کیفری نوع تفکر و بینش حاکم بر دستگاه قضایی است. اختیارات وسیعی که به قضات داده شده تا بر اساس آن بتوانند به شناسایی شخصیت بزهکار پردازند، اگر بر پایه ی تفکر سزاگرایی شکل گرفته باشد، به حتمیت و قطعیت مجازات و یا جرم انگاری های وسیع قضایی می پردازد که نمونه بارز آن افزایش حکم به مجازات بدون ارزیابی روانشناختی از شخصیت اجتماعی و فردی بزهکار است که نتیجه آن هم نقض اصول حاکم بر حقوق کیفری و ایجاد تورم کیفری و در نتیجه همه این موارد افزایش جمعیت کیفری است.^۴

لازرژ کریستین،، پیشین ص ۱۰۵^۱

^۲ سید جلال الدین مدنی، رویه قضایی، انتشارات پایدار، چاپ ۲۵ تهران ۱۳۹۵ ص. ۵

^۳ Marty G. et Raynaud P., Droit civil, Introduction generale a l' etude du droit, n ۱۱۷.

^۴ میلیکی، ایوب، حبس زدایی خر گرا، خروج از بحران تورم کیفری، بی نا، سال پنجم شماره ۵۳، مرداد ماه ۱۳۸۵ ص ۵

۲. مبانی نظری پژوهش

۲.۱ سزاگرایی

رویکرد سزاگرایی بر این عقیده است که مجرمین به خاطر اینکه سزاوار و شایسته کیفر هستند باید مجازات داده شوند^۱ در این رویکرد مجازات در ردیف تنبیه برای اعمال بد قرار می گیرد؛ درد و رنج ذاتی مجازات چیزی نیست که طبع انسانی در شرایط عادی خواهان آن باشد،^۲ در دیدگاه سزاگرایی بیشترین تأکید بر عمل مجرمانه ای است که مجرم در گذشته انجام داده است؛^۳ به همین دلیل، به آن، دیدگاه گذشته نگر یا واپس گرا نیز گفته اند. با مجازات کردن فرد آنچه که حق مجرم است، به وی اعطا می شود؛ یعنی مجازات بر فردی که با اراده آزاد مرتکب جرم شده بروی به عنوان یک مقصر تحمیل شود؛ توجیه مجازات در چنین شرایطی جبران آسیبی است که از عمل خطا حاصل شده است.^۴ سزادهی به عنوان یکی از فلسفه های مجازات بر عمل مجرمانه بیشتر از مجرم و اوضاع و احوال شخصی یا فشارهایی که بر وی در اثر و برای ارتکاب جرم با آن ها رو به رو بوده تأکید می کند.^۵ در این رابطه از گذشته تا کنون برای سزاگرایی دو گونه توجیه بیان شده که می توان آن ها را به توجیه های سنتی و توجیه های نوین تقسیم کرد

۲.۲ توجیه های سنتی سزاگرایی

۲.۲.۱ سزاگرایی به عنوان جبران دین جامعه در پی مجازات مجرمین

در این برداشت از آنجایی که مجرم با ارتکاب جرم خود را مدیون ساخته و از این رو بدهکار جامعه است، مجازات برای وی به منزله ادای دین مجرم از طرف جامعه به وی به عنوان یک وظیفه صورت می گیرد. در سطح ابتدایی تر این مفهوم را در انتقام می توان دید. وقتی پای منافع زیان دیده خاص در میان باشد، مجرم با ارتکاب جرم مدیون مجنی علیه شده است. ظاهراً اینجا از مفاهیم حقیقی بدهی و طلب در حقوق خصوصی، معنای استعاره ای اخذ شده است؛ درست است که وقتی شخصی به دیگری خسارتی را وارد می کند، با

^۱ صفاری، علی، ۱۳۹۲، مقالاتی در جرم شناسی و کیفر شناسی، چاپ دوم انتشارات جنگل، تهران، ص ۳۶۷

^۲ John Cottingham, the Philosophy of Punishment. from: An encyclopedia of philosophy, By: Parkinson, G.H.R., p. ۷۶۲.

^۳ کاتینگهام، جان ۱۳۷۶، فلسفه مجازات، ترجمه محمد رضا مظفری، مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره ۱۲، تهران ص ۸۱

^۴ HL. A Hart, Punishment and Responsibility, P. ۲۳۱.

پرداخت بدهی آن را جبران می کند یا دست کم از لحاظ حقوقی جبران شده تلقی می شود، اما چگونه می توان تصور کرد با مجازات شدن مجرم، از مجنی علیه یا جامعه رفع ضرر و زیان شود؟ آیا می توان حس رضایی که به بزه دیده در اثر اجرای مجازات دست می دهد، جبران زیان او تلقی کرد؟ البته این احساس رضایت نهفته در مجازات، مفید است؛ اما ارتباطی با بحث سزاگرایی ندارد. تا آنجا که به قربانی مربوط می شود، مجازات شدن مجرم - مثلاً زندانی شدن او - خسارتی را از وی جبران نمی کند؛ پس آسیب وارد شده به مجرم نمی تواند جایگزین خسارت بزه دیده شود.^۱ دیدگاه های نوین سیاست جنایی در قالب عدالت ترمیمی هرچند نسبت به عدالت تنبیهی جنبه جبران کنندگی بیشتری دارند، اما باید توجه داشت واکنش های عدالت ترمیمی، طیف وسیعی را از اقدامات مختلف شامل می شود که قراردادن همه آنها در قالب نوعی درد و رنج به مفهوم واقعی کلمه مجازات، مشکل است.^۲ از منظر دیگر می توان چنین بیان کرد که استعاره ای بودن مفهوم جبران در مورد جامعه، حادثتر است؛ زیرا این فرض که با مجازات شدن، و حتمیت اجرای مجازات و یا تفسیر موسع از قوانین کیفری یا به اصطلاح جرم انگاری های مفرط قضایی ادای دین صورت گیرد، فرض مشکلی است. جبران خسارت به واسطه مجازات، موضوعی کاملاً متفاوت با معنای لغوی بدهی است. اگر قرار باشد از جامعه به خاطر چیزی جبران خسارت شود، آن چیز نقض آرامش و نظم جامعه است. درست است که وقتی قاتلان عمدی، سارقین یا سایر مجرم ها از جامعه طرد یا برای مدتی طولانی محبوس می شوند، اعضای جامعه احساس امنیت بیشتری می کند، اما این مطلب می تواند مفهوم بدهی را در خود پیروارند. از طرفی در صورتی که انواع جرایم را در نظر بگیریم، بخشی از آنها را جرایم ناقص تشکیل می دهند. چگونه می توان طرح ها و تلاش های بی ثمر و موارد شروع به جرم را مجازات کنیم با این تحلیل که مجرم به جامعه آسیب رسانده و باید با مجازات آن را جبران کند؟ در اینجا به خاطر ناقص بودن جرم، اساساً بدهی ایجاد نشده است. شبیه کسی که سعی در قرض گرفتن از دیگری کرده، اما موفق به آن نشده است، این شخص به هیچ کس بدهکار نیست؛ حال آنکه طبق دیدگاه جبران کنندگی مجازات، سعی در ارتکاب جرم، باید به منزله بدهکار شدن تلقی شود.^۳ در مجموع باید گفت، توجیه مجازات بر مبنای ادای دین مجرم به جامعه صرفاً یک استعاره است که تنها می تواند به درک مطلب کمک کند، اما توجیه قانع کننده ای نیست.^۴

^۱ . John Cottingham, op.cit, p. ۷۶۴.

^۲ یزدیان جعفری، جعفر «چرایی و چگونگی مجازات ها» چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۳۰.

^۳ . Nigel Walker, op.cit, P. ۷۳.

۲.۲.۲ سزاگرایی به عنوان محو جرم

مفهوم دیگر بیان شده از این رویکرد آن است که بگوییم: مجازات، جرم را الغا می کند. بدین معنا که وقتی مجرم ها مجازات می شوند، مثل آن است که اصلاً جرمی اتفاق نیفتاده است. هگل^۱ از چنین منظری به مجازات می نگرد. به عقیده وی، مجازات موجب زوال خطایی است که در صورت عدم اعمال، همچنان باقی می ماند؛ پس وارد آوردن آسیب به مجرم، حذف جرم است. از دید هگل، آسیبی که در اثر مجازات به مجرم وارد می شود، نه تنها دادگرانه است، بلکه حقی برای خود مجرم محسوب می شود؛^۲ چون جرم، نفی حق است، مجازات کردن نفی نفی حق محسوب شده و در نتیجه اثبات حق است. یک جرم، هم ویژگی یک خطای مدنی را دارد و هم ویژگی یک خطای کیفری. جبران خسارت مدنی، تنها جنبه بیرونی عمل را نفی می کند، اما به نفی جنبه درونی آن قادر نیست. نفی جنبه درونی جرم، یعنی سوءنیت موجود در آن، تنها با مجازات صورت می گیرد. هگل نیز مانند کانت یک مکافات گرای واقعی است. او معتقد است: وقتی جرمی واقع شد، نه تنها حق امحای آن را داریم، بلکه موظف به انجام این کار هستیم؛ زیرا برای جامعه، بدون مجازات گذاشتن جرم غیر ممکن است.^۳ این رویکرد در حقوق کیفری کنونی کاربردی ندارد. در واقع در تعامل جرم انگاری قضایی با نظریه الغا جرم به عنوان توجیهی سنتی از سزاگرایی به مغایرت آن ها پی می بریم به این صورت که قاضی نمی تواند این توجیه را داشته باشد که با تفسیر موسع از قوانین چه عمدی و چه غیر عمدی می تواند به لغو جرایم با اندیشه ای گذشته نگر و سزاگرا کمک کند یا حتمیت مجازات باعث لغو جرم می شود.

۲.۲.۳ سزاگرایی و کمک به نجات مجرمین

طبق این برداشت از سزاگرایی، مجازات تنها راه رستگاری و نجات مجرم است. مجازات تنها راهی است که مجرم به واسطه آن می تواند به توفیق و فلاح برسد.^۴ مطابق این دیدگاه، مجازات در توبه دادن و اصلاح معنوی و روحانی مجرم گناهکار، مؤثر است. چنین ایده هایی که بر تطهیر مجرم از گناه به واسطه مجازات ناظر است؛ تا حدود زیادی از اندیشه های مذهبی سرچشمه می گیرد. بسیاری از ما انتظار داریم وقتی کار غلط و اشتباهی انجام می دهیم، مجازات شویم؛ زیرا تقصیر، حالت تنشی ایجاد می کند که لازم است برطرف شود. انتظار ما این است که به واسطه مجازات، این تنش رفع شده و به آرامش درونی برسیم. نمونه مشهور این نوع مجازات، در رمان جنایت و مکافات داستایوفسکی دیده می شود. راسکولینکوف به خاطر ارتکاب جنایت، به عذاب وجدان و احساس تقصیری آزاردهنده دچار شد؛ عذابی که تنها وقتی خودش را مجازات کرد، مرتفع

^۱ . Hegels.

^۲ . گنورگ ویلهام فردریش هگل؛ عناصر فلسفه حق؛ ترجمه ی مهبد ایرانی طلب؛ ص ۱۳۳.

^۳ . Igor Primoratz, Justifying Legal Punishment. PP. ۷۳-۷۴.

^۴ . Joycelyn Pollock, Ethics in Crime and Justice, p. ۲۶۲.

شد.^۱ باید توجه داشت که این برداشت به دلیل مکافات بودن، به گذشته نظر دارد و با دیدگاه فایده گرایی اصلاحی متفاوت است. در اینجا بحث اصلاح معنوی مطرح است نه اصلاح مادی؛ از این روست که در دیدگاه های فایده گر اظهار ندامت و توبه مجرم، ممکن است غیر واقعی و به امید استفاده از امتیازهایی چون آزادی مشروط باشد؛ حتی در مواردی هم که پشیمانی مجرم صحت داشته و واقعی باشد، فرض بر آن است که این پشیمانی، نتیجه عملکرد مأموران اجرای مجازات و محصول روش های اصلاحی است؛ در حالی که در دیدگاه تهذیب معنوی اگر بحث پشیمانی مطرح می شود، منظور ندامت واقعی است. از طرفی این اصلاح، صرف ناشی از اجرای مجازات به طور طبیعی و معمولی است و نه با روش های خاص اصلاحی.

۲.۳ توجیه های نوین از سزاگرایی

۲.۳.۱ امحای امتیازات ناعادلانه کسب شده توسط مجرم

اولین بیان صریح این نظریه در تألیفات موریس^۲، مورفی^۳ و فینیس^۴ دیده می شود. در این دیدگاه، تمرکز محاسبات بر حقوق جزا به عنوان طرحی منفعتی است؛ بدین معنا که قانون لازم می داند هر کس از رفتارهای انتقامی پرهیز کند. شخصی که دیگران را قربانی خود می سازد، از محدودیت هایی که آنها برای خود ایجاد کرده اند بهره مند شده و بنابراین امتیاز ناعادلانه ای را به دست آورده است. مجازات، به عنوان عامل برقراری مجدد توازن محسوب می شود.^۵ این تئوری به جامعه قانون مدار اهمیت می دهد. تحصیل منفعت به وسیله مجرم، بدون پرداخت هزینه آن به معنای آزاد گذاشتن اشخاص، و رای محدودیت های تحمیل شده توسط قانون گذار است و این نسبت به اعضای قانون مدار جامعه بی انصافی است و با اعمال مجازات، امتیازی را که مجرم به ناحق به دست آورده برمی گردانیم.^۶ به قول هربرت موریس، در جامعه ای که همه از قانون اطاعت می کنند، اگر یکی از اعضای آن، قانون را نقض کند، امتیازی ناعادلانه به دست آورده است. برای توزیع عادلانه سود و زیان لازم است با مجازات او جامعه را به حالت تعادل قبلی بازگردانیم. ناقض قانون

^۱ . C.M.V Clarkson, H. M Keating, Criminal Law: Text and Materials,

در روایات اسلامی نیز مواردی از تقاضای مجازات شدن مجرم برای تطهیر از گناه دیده می شود. هنگامی که زانیه ای نزد امام معصوم آمده و از او می خواهد با اجرای حد، منزله از گناه اش گرداند.

^۲ . Morris

^۳ . Murphy.

^۴ . Finis.

^۵ . . Andrew Von hirsch, From "Why Punish" "To How Much"? From Punishment, By: Duff, Antony, P. ۳۴۸.

^۶ . Dj Galligan, The return to retribution in Penal Theory, from: Crime, Proof and Punishment. Essays in Memory of Sir Rupert Cross, P. ۱۵۵.

چیزی را به دست آورده که افراد قانون مدار جامعه، خود را از آنها محروم کرده اند (مال، لذت، قدرت و ...). مجازات، ضرری را به مجرم وارد می کند تا چیزی را که به دست آورده برگرداند.^۱ با این برداشت، مجرم از منافع نظام اجتماعی بهره مند شده است، بدون آنکه در قبال آن سهمی را از مسئولیت بر دوش کشیده باشد؛ پس تنها راه اجرای عدالت آن است که متقابلاً با کاهش حقوق از آن منفعت محروم شود. ظاهراً این برداشت از سزاگرایی، پیشرفتی آشکار نسبت به تئوری های قبلی دربردارد؛ زیرا به جای استناد به استعاره های مبهم و گول زننده، مجازات را با مطلوب اخلاقی و جذاب عدالت پیوند می دهد.^۲ به نظر می رسد این مورد در ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۹ نمود پیدا کرده است و دادگاه از نظر این ماده می تواند محکوم را به مجازات های تکمیلی مندرج در بند های ماده محکوم کند از جمله این بند ها می توان به بند پ یعنی منع از اشتغال به حرفه شغل یا کار معین یا بند ج داشتن دسته چک و یا اصدار اسناد تجارت اشاره کرد که از منظر این رویکرد تحصیل امتیازات ناعادلانه به واسطه شغل یا ویژگی شغلی مذکور است که رویکردی سزاگرایانه دارد و با مخیر شدن قاضی به قید «می تواند» در ابتدای ماده، راه برای نفوذ اندیشه سزاگرایانه در میان قضات باز می گردد.

۲.۳.۲ مجازات به عنوان ارسال هشدار به مجرمین از طرف جامعه

بسیاری از طرفداران سزاگرایی در نوع پیشرفته و جدید آن معتقدند، مجازات، تلاش برای ابلاغ پیام به مجرم است. جوهره اصلی این دیدگاه را عنصر سرزنش تشکیل می دهد. به قول فان هیرش^۳ مجازات به جای آنکه بر ایجاد توازن میان منافع و مضرات متکی باشد، می تواند بر ایده ساده تری بنا شود؛ یعنی سرزنش و تقبیح. به همین دلیل مجازات ها باید مطابق با شدت جرایم باشند به گونه ای که مذمت تحمیل شده بر مجرم قابلیت سرزنش رفتار او را منعکس کند.^۴ در این برداشت، استحقاق فی نفسه هدف مجازات نیست و اعمال آن بر مقصر موجب حصول عدالت نمی شود؛ بلکه ضرورت مجازات، بر استحقاق نشئت گرفته از کارکردش در عدم تأیید رفتار مرتکب و سرزنش آن مبتنی است. مجازات ابزاری قراردادی برای تصریح به خشم، تنفر و قضاوت سرزنش آمیز از طرف مقام مجازات کننده یا کسانی است که از طرف آنها مجازات می کنند. مجازات، اهمیت نمادینی دارد که سایر اشکال ضمانت اجرا، فاقد آن هستند. از نظر هارت ممکن است افراد، در بازار سهام، پول بیشتری را نسبت به محکومیت به جزای نقدی از دست بدهند. همین طور ممکن است یک اسیر جنگی در محیطی به مراتب سخت تر از یک زندان به سر برد و یا ممکن است مرگ در اثنای یک نزاع، همان مشخصه فیزیکی سلب حیات ناشی از مجازات اعدام را داشته باشد؛ اما تصریح به تنفر اجتماعی

^۱ . Herbert Morris, Punishment and Fairness. From: Crime and Punishment, P. ۳۲۲ .

^۲ . John Cottingham, op.cit, p. ۷۶۷.

^۳ . Von hirsch

^۴ . Nigel Walker, op.cit. p. ۷۸.

یا تحقیر ناشی از محکومیت کیفری است که مجازات را متمایز می سازد. مجازات علاوه بر نتایج ناخوشایند فیزیکی از عنصر سرزنش نیز تشکیل می شود.^۱

دیویس، پیوند میان مجازات و سرزنش را مورد انتقاد قرار داده و مدعی است واژه مجازات در بیان معمولی آن، مبین چیزی متفاوت با سرزنش است اما به نظر می رسد حتی اگر مجازات دقیقاً مشابه سرزنش نباشد، دست کم، عدم تأیید رفتار شخص مجازات شده را می رساند. به عقیده دیویس، هرگونه عدم تأیید به واسطه مجازات، صرفاً یک احتمال است؛ اما باید اذعان کرد پیوند میان مجازات و عدم تأیید، یک حقیقت است؛ زیرا موقع مجازات افراد، فرض بر آن است که مجازات کننده می خواهد عدم تأیید رفتار را منتقل کند. اگر عامل اعمال مجازات بپذیرد که رفتار او خطا نبوده است، تحمیل هرگونه مجازات، غیر ضروری و محل سؤال است. به عبارت دیگر اگر قائل شویم که موقع تحمیل مجازات، هیچ گونه عدم تأییدی هدف نبوده است، کار عجیبی را انجام داده ایم. به نظر می رسد این دیدگاه دیویس ناشی از مقایسه او با مفهوم مجوز است؛ زیرا زمانی مجوزی صادر می شود که هزینه درگیر شدن در رفتار موضوع آن، پرداخت شده باشد؛ لذا دیگر کاری به قضاوت در مورد آن رفتار نداریم، کافی است هزینه آن قبلاً پرداخت شده باشد.^۲

نظریه ابلاغ پیام نه تنها مدعی وجود عنصر سرزنش در مجازات است؛ بلکه مدعی لزوم این عنصر نیز می باشد؛ یعنی نباید صرفاً به دنبال تغییر رفتار مجرم ها باشیم، بلکه علاوه بر آن باید احساس عدم تأیید خود را با قضاوت های انتقاد آمیزمان به آنها منتقل کنیم. ضمانت اجراهای خنثی که ناقل یک پیام سرزنش آمیز نباشند، درحقیقت منکر تلقی انسان به عنوان موجودی باشعور و قادر به عکس العمل هستند. چنین واکنش هایی به لحاظ اخلاقی با مجرم ها، همان گونه رفتار می کنند که با یک حیوان سیرک رفتار می شود. اگر فردی عمداً به دیگری صدمه ای وارد آورد، چنانچه صرفاً بخواهیم او را از این رفتار درآینده باز داریم، به سرزنش اخلاقی اش نیاز نداریم؛ لذا یک ضمانت اجرایی که فقط رنج آور باشد این هدف را تأمین می کند؛ اما چنین برخوردی شعور و منطق موجودات انسانی را نادیده می گیرد و دلیل اینکه چرا باید از آن رفتار پرهیز کند را برای او ارائه نمی دهد. سرزنش خطاکاران واجد چنین دلیلی است زیرا به مجرم می فهماند که مقابل او به خاطر عمل خطا و تقصیرش می باشد.

^۱ . Clarkson and Keating, op.cit, pp. ۳۴-۳۵.

^۲ . Andrew Von hirsch, op.cit, pp. ۳۵۴-۳۵۵.

۲.۳.۳ برخورد سزاگرایانه ناشی از ضعف روانی

یکی دیگر از توجیه های ارائه شده درباره سزاگرایی، ابتدای آن بر احساسات روان شناختی بشر است. نمی توان انکار کرد که اعتقاد به سزا دادن به مجرم در موارد زیادی ناشی از همین احساسات است. احساساتی چون ترس، عصبانیت، سنگدلی، سادیسم، رشک، حسد و غیره. توضیح اینکه حس انتقام در انسان، ناشی از ضعف و ناتوانی او است؛ وقتی انسان احساس ضعف می کند؛ مثلاً از جهت جسمی، روانی یا حتی سیاسی، تصور می کند که توسط افراد قوی تری به خشونت تهدید شده است. وضعیت ما در مقابل مجرمان، موضع ضعف است، اما چون نمی توانیم به خاطر ناتوانی مان مستقیماً با آنها مقابله کنیم، زمانی که آنها قدرت شان را از دست می دهند، ترس و عصبانیت سرکوب شده خود را به واسطه انتقام از مجرمان اظهار می کنیم؛ البته ترس از مجرمان، همیشه ناشی از احساس وحشت ما از قدرت آنها نیست. گاهی اوقات این ترس به خاطر آن است که آنها را متفاوت با خودمان تلقی می کنیم، شبیه ترسی که انسان از غریبه ها دارد. در این معنا مجرمان برای ما آدم های ناآشنا و غریبه ای هستند. در مواقعی نیز انسان هیچ گونه احساس ضعف یا تهدید از سوی مجرمان ندارد، اما باز هم می توان احساسات دیگری را به عنوان ریشه پنهانی سزاگرایی پیدا کرد مثلاً سنگدلی و نوعی سادیسم. این همان عاملی است که باعث می شود برخی از ما هنگام تماشای صحنه ی مجازات مجرم ها، لذت ببریم و حتی لذت بردن خود را به خاطر مستحق بودن مجرمان، امری درست و صحیح بدانیم. بالاخره دسته دیگری از ما وجود دارند که نه از مجرمان هراس دارند و نه آدم های سنگدلی هستند، بلکه ریشه انتقام جویی آنها مربوط به حس حسادت است که آنها نسبت به مجرمان دارند، موارد زیادی اتفاق می افتد که ما مجرمان را به خاطر قدرت و جسارتشان در ارتکاب جرم، تشویق و تحسین می نماییم؛ خصوصاً وقتی در پرده های سینما و رسانه های گروهی، عملکرد مجرمان تشویق می شود. از طرفی احساس می کنیم که مجرم ها در اثر ارتکاب جرم، آزادی بیشتری نسبت به ما دارند. اینها همگی موجب می شود موقعیت مجرمان را بهتر از خودمان تلقی کنیم؛ با مجازات کردن مجرم می خواهیم خود را مسلط بر او نشان داده و به او بگوییم ما بهتریم و این یعنی حسادت به موقعیت مجرمان.^۱

۲.۴ سزاگرایی ابزاری در يد صاحبان قدرت

صاحبان قدرت، شاخص هایی را تعریف می کنند که آن شاخص ها، تعیین می کنند که چه کسی مجرم و چه کسی بهنجار است؛ یعنی آنان، ارزش ها را برای آحاد جامعه تعیین می کنند. از دیدگاه نظریه پردازان این نظریه، این ارزش ها گزینشی است و متعلق به توده مردم نمی باشد؛ بلکه در جهت تأمین منافع قدرت سیاسی حاکم قرار دارد. آنها بر این عقیده اند که تعریف رفتار خاص به عنوان جرم، همواره اعمال قدرت توسط گروه هایی است

^۱ منتسکیو، پیشین، ص ۱۸۷

که اختیار یا ابزار استفاده از قانون را برای حمایت از منافع خود و تحمیل ارزش ها و عقاید خودشان بر کل جامعه دارند.^۱

از نظر هاوارد بکر^۲، مفهوم مجرم تعریفی است که جامعه می سازد. منظور او، این است که گروه های اجتماعی با ساختن قوانینی که خدشه دار کردن آنها کج رفتاری محسوب می شود، مفهوم کج رفتاری را می سازند. در عین حال، این قوانین را در مورد افراد خاصی به کار می گیرند و به آنها برچسب بیگانه می زنند. از این نظر، جرم، کیفیت عملی که واقع شده، نیست، بلکه پیامد اعمال آن قانون توسط دیگران نسبت به فردی است که مرتکب آن شده است. در این معنا مجرم کسی است که این برچسب به شکل موفقیت آمیزی در مورد او به کار برده شده است و جرم نیز رفتاری خواهد بود که دیگران به همین شکل بر آن برچسب زده باشند. بنابر این، هیچ رفتاری به طور ذاتی مجرمانه نیست و گروه های قدرتمند بر اساس ارزش های خود، قوانینی را تصویب می کنند. وقتی قانونی وضع گردید، فردی که آن را رعایت نمی کند، به عنوان فردی که نمی تواند خود را با قوانین گروه سازگار گرداند، در نظر گرفته می شود و بیگانه یا اجنبی خوانده می شود^۳ در واقع معیار شناخت رفتارهای خوب و بد (ارزش ها و ضد ارزش ها)، پذیرش و عدم پذیرش گروه اجتماعی حاکم است.

بکر و همکاران او دیدگاه خود را در این زمینه در قالب نظریه ای با عنوان «نظریه برچسب زنی» ارائه داده اند. به طور کلی، دیدگاه برچسب زنی با این فرض که جرم، یک فرایند اجتماعی می باشد، آغاز شد. کانون توجه این دیدگاه، معطوف به ماهیت کنش متقابلی است که میان مجرم و مقامات دستگاه جزائی به وقوع می پیوندد. نظریه پردازان برچسب زنی، مدعی اند که اصولاً این اعمال نظام جزائی و مقامات آن است که تعیین می کند چه چیزی را باید جرم محسوب داشت و در نگاه آنان، مجرمانه خواندن رفتار یا مجرم شمردن فردی خاص، بسته به افرادی است که در عمل چنین برچسبی را وارد می آورند و در واقع افرادی که مناصب قدرت را در درون نظام جزائی دارا هستند، کنش های خاص افرادی معین را به عنوان کنش های مجرمانه تعریف می کنند^۴. به تبع این نظریه مقامات تعیین کننده سیاست جنایی تقنینی و قضایی نیز به رویکرد سزاگرایی گرایش یافته و به افزایش میزان مجازات متمایل می شوند و این افزایش مجازات که کیفر گرایی نامیده

^۱ عبد الفتاح، عزت، «جرم چیست و معیارهای جرم انگاری کدام است» ترجمه اسماعیل رحیمی نژاد، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴۱، ص ۱۶۷.

^۲ Howard Becker.

^۳ ستوده، هدایت الله، «آسیب شناسی اجتماعی (جامعه و انحرافات) چاپ سیزدهم، تهران، آوای نور، ۱۳۸۶، ص ۵۰.

^۴ ممتاز، فریده «انحرافات اجتماعی» چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷.

می شود گاهی مرتبط با قانونگذاری در عرصه ی کیفری به عنوان ماحصل گفتمان سیاسی مطرح می شود و زمانی نیز در ارتباط با قوه قضاییه و قضات مطرح می شود که به کیفر گرایی قضایی معروف است.^۱

۳. منشآت تفکر سزاگرایانه سیاست جنایی قضایی

۳.۱ سزاگرایی ناشی از موسع نگاری قوانین

قانون نویسی یکی از کارهای فنی و دقیق است که قانون گذار در نوشتن آن باید استاد باشد و به عنوان یک هنرمند به هنرنمایی بپردازد. هنگامی که وی می خواهد دست به قلم ببرد باید در جست و جوی واژه هایی باشد که بتواند بار معنای مورد نظر را به دوش بکشد. در صورت موفقیت به نتیجه ای محکم و کمتر از اشکال و در صورت عدم موفقیت، پای ابهام را به حیطه قانون باز می کند که نتیجه آن نیز مشخص است. هدف اصلی قانون عبارت است از محافظت از جامعه و تامین نظم و امنیت آن که منجر به جلب اعتماد و حفظ منافع افراد جامعه و نیز جلوگیری از تعدی و تفریط می شود. هنگامی که متن قانون بد و غلط و نامفهوم است، در هنگامه اجرا و تفسیر با اشکال مواجه می شود و در نتیجه به جای آنکه نظم و اعتماد را در جامعه تامین کند سبب آشفتگی و بی نظمی می گردد. قانونی که صحیح و بدون ابهام نوشته شود بهتر و زودتر و آسانتر اجرا می شود و نیز بیشتر مورد استقبال قرار می گیرد. چرا که مردم معمولاً هنگامی تکالیف خود را بهتر درک می کنند که وظایف آنها به روشنی به ایشان تفهیم شده باشد.^۳

بدیهی است که در برای نیل به هدف مذکور، یکی از اصولی که باید بر نگاشتن قانون حاکم باشد اصل شفافیت و وضوح است که هدف در پس آن، برای تابعان و مجریان قانون به روشنی مشخص باشد در نتیجه این امر جامعه نیز مطابق نظام وقاعده معین اداره می شود و نیرو و منابع عمومی به هیچ عنوان به هدر نخواهد رفت. به تعبیری دیگر یک قانون متناقض، مبهم و سرشار از ابهام موجب سر درگمی یا گمراهی فردی است که می خواهد بدان استناد نماید.^۴ همچنین علاوه بر این اصل، اصل صراحت و صریح بودن نیز بسیار حایز اهمیت است. به عبارتی دیگر تمام هم و غم قانونگذار باید رعایت این اصل باشد. یک قانون صریح قانونی است که تمام قواعد آن در مرحله اول برای عموم و در مرحله دوم برای مجریان قانون قابل فهم و به دور از

^۱ - محمودی خانکی، فیروز و مرادی حسن آبادی، محسن - افکار عمومی و کیفر گرایی - مجله مطالعات حقوقی - دوره سوم - شماره دوم - پاییز و زمستان ۹۰ - ص ۳۳

^۲ بیگ زاده، صفر، شیوه نامه نگارش قانون، دفتر مطالعات حقوقی مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۳، چاپ دوم ۱۰۹

^۳ تفضلی، ابولقاسم، آیین قانون نویسی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱، سال ۱۳۲۸، ص ۲۹۱

^۴ راسخ، محمد، ویژگی های ذاتی و عرضی قانون، مجله مجلس و پژوهش، سال ۱۳، شماره ۵۱، صص ۴۰ تا ۴۰، ص ۲۲

ابهام باشد. رعایت این اصل به تعبیر بکار یا باعث کاهش میزان جرم در جامعه خواهد شد.^۱ ذکر کلماتی که معنای دقیق و صریح ندارند از صراحت و روشنی قانون می‌کاهند و همواره در انتخاب واژگان باید دقت شود که تفسیر بردار نباشند. این مورد مخصوصاً در قوانین کیفری، اهمیتی مضاعف دارد. به تعبیر منتسکیو مضامین قانون باید طوری نگاشته شود که صرفاً از آن یک مطلب استنباط شود نه اینکه هرکسی از آن مطلب متفاوت را استنباط نماید. در واقع از نظر منتسکیو «انشاء قانون باید ساده باشد و شخص برای دریافتن معنی آن محتاج تفکر نگردد. تا آنجا که ممکن است از طمطراق و عناوین بزرگ و کوچک احتراز نمایند» همچنین منتسکیو بر این نظراست که قانون باید طوری نوشته شود که همه ملت متعارف از آن یک مطلب را استخراج کنند و مطالب برای همه یک معنی داشته باشد. و نباید عبارت و مضامینی در آن به کار برده شود که جنبه ابهام داشته باشد که در پس آن حقوق و تکالیف اشخاص را غیر معلوم نشان دهد.^۲ بنابراین باید گفت که قانون یا در مقیاسی وسیع تر حقوق «...حاکم بر زندگی اجتماعی است و قواعد آن باید مجرد از خصوصیت های فردی باشد و همین خاصیت است که قواعد حقوق را از نظام های فردی ممتاز می‌سازد. ممکن است قاعده ای درباره چند شخص، یا تنها یک تن، قابل اجرا باشد مانند قوانین مربوط به مسئولیت وزیران و اختیارهای رئیس جمهور، ولی محدود بودن دامنه اجرا با کلی بودن حکم منافات ندارد، زیرا نسبت به تمام کسانی که در آن وضع خاص قرار دارند قابل اجرا است. مهم این است قاعده، هنگام وضع مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد و مفاد آن با یک بار انجام شدن از بین نرود.»^۳

۳.۲ ناشی از اجازه قانون گذار قانون اساسی

با تنظیم اصل ۱۶۷ قانون اساسی در فصل یازدهم مربوط به قوه قضاییه "مؤسسان با خبرگان قانون اساسی تعبیر جدیدی از اصل قانونی بودن جرم و مجازات را به اصول متعارف مربوط به جنبه های مختلف آن افزوده اند. به موجب اصل ۱۶۷ (قاضی موظف است کوشش کنند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی با فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال با تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد). اکثر حقوقدانان مفاد این اصل را ناظر به دعاوی مدنی دانسته و معتقدند که بی تردید نظر نویسندگان اولیه قانون اساسی این نبوده که با تسری این اصل به امور کیفری حقوق افراد در معرض نقض و خدشه قرار گیرد و دست قضا و به طریق اولی ماموران انتظامی در برخورد با شهروندان باز گذاشته شود. لیکن قانونگذار عادی تعبیر مخالف را پذیرفت و در پاره ای از قوانین و مقررات عین با مضمون این اصل را بدون تعیین حصری مصادیق منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر وارد نمود و دادگاهها نیز تا تاریخ ورود مفاد اصل ۱۶۷ در قوانین عادی، به استناد آن، عند الزوم احکام خود را مستند به منابع فقهی و فتاوا انشاء و نسبت به اعمالی که در قوانین

^۱ بکار یا سزار، رساله جرایم و مجازات ها، ترجمه دکتر محمد علی اردبیلی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ص ۴۷

^۲ منتسکیو ژرژ، روح القوانين، ۱۳۷۰ ترجمه علی اکبرمهدی، چاپ هفتم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ص ۸۷۲-۸۷۳

^۳ کاتوزیان، ناصر، کلیات حقوق (نظریه عمومی)، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۹۰، ص ۱۵۸

عادی فاقد وصف مجرمانه بود احکام محکومیت صادر کردند.^۱ ماده ۲۸۹ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب شهریور ۱۳۶۱ نخستین ماده ای بود که بر خلاف نظر اکثر قریب به اتفاق حقوقدانان، مضمون اصل ۱۶۷ را به حقوق کیفری موضوعه ایران وارد کرد.^۲ ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو شعب دیوان کشور مصوب ۱۳۶۸ نیز به بعد کیفری اصل ۱۶۷ مهر تأیید زد. آیین نامه دادرها و دادگاههای ویژه روحانیت مصوب مرداد ۱۳۹۶ که وجاهت آن از نظر قانون اساسی قریه قابل بحث است، اصل قانونی بودن را به اصل شرعی بودن تبدیل نموده و از این فراتر رفته و مقرر داشته است که در صورتیکه شرع و قانون، مجازات مشخصی برای فعل ارتكابی تعیین نکرده باشند خود حاکم مستدلا بر اساس نظر خود اقدام به صدور حکم می کند.^۳ به موجب ماده ۴۲؛ این آیین نامه «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به موازین شرع باشد، چنانچه نسبت به چرمی مجازات خاصی را معین نکرده، حکم دادگاه باید مستند به قوانین موضوعه باشد». بدین ترتیب در حقوق موضوعه موازین شرع نسبت به همتایان قانونی خود در اولویت قرار داده شده است. بنابر تبصره همین ماده در موارد استثنایی و مواردی که در شرع و قانون مجازات مشخصی تعیین گردیده حاکم می تواند مستند بر اساس نظر خود اقدام به صدور حکم نماید. این تبصره اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها را به شدت مخدوش کرده و تعیین مجازات را بعهده شخص قاضی در این دادگاهها، گذاشته است و حال آن که این همان امر نامبارکی است که اصل قانونمندی کیفری در مقام حذف و طرد آن بوده است. در اغلب موارد امکان انتخاب یک یا چند نوع کیفر مختلف به دادرس داده شده است دادرسان باید نوع و میزان هر یک از این کیفرها را مشخص کنند برای نمونه شلاق تا ۷۴ ضربه، زنان از سه ماه تا ده سال مندرج در ماده ۶۵۲ قانون مجازات اسلامی و جزای نقدی ثابت یا نسبی حسب مورد. سوالی که مطرح می شود این است که دادرس چگونه در مواری که حق انتخاب دارد نوع یا انواع خاصی از کیفر را انتخاب می کند و انتخاب وی بر اساس چه معیاری است؟ بر خی از دانشمندان حقوق معتقدند که موضوع مهم میزان حق اعمال نظر دادرسان در تعیین کیفر است و بر اساس قاعده التعزیر بما یراه الحاکم به دادرس اجازه داده شده تا به صلاحدید خود اقدام کند. این صلاحدید بر اساس معیار قانونی و صریحی نیست بنابراین نتیجه ای جز تضییع حق متهم در پی ندارد^۴ بدین سان می توان گفت که قانونگذار انقلابی اسلامی تلاش نموده تا از اصل قانونی بودن برداشتی متناسب با ایدئولوژی خود بدست دهد و آن را تا اندازه زیادی به اصل شرعی بودن جرائم و مجازاتها نزدیک سازد. ناگفته پیداست که چنین برداشت بدعت آمیزی تا چه

^۱ کانونیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، شرکت انتشار باهمکاری بهمن برنا، ۳۷۰÷، ص ۲۳۳

^۲ آخوندی، دکتر محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۱۵

^۳ بندرچی، محمد رضا، اصل قانونی بودن جرائم و ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴، ۱۳۷۱، ص ۱۴۱ و بعد

^۴ میر خلیلی، سید محمود، یعقوبی، تقی، بررسی عوامل قضایی افزایش جمعیت کیفری زندان ها، فصلنامه راهبرد، سال بیست و ششم، شماره ۸۲، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۲۸-۹۹، ص ۱۱۵

اندازه می تواند حقوق و آزادیهای شهروندان را در سطوح مختلف پلیسی - قضایی و اجرایی دستخوش لطامات جدی و جبران ناپذیری سازد.

۴. آثار و نتایج سیاست جنایی قضایی کیفر گرا

۴/۱ نقض اصول کلی حاکم بر حقوق کیفری

کیفر عبارت است از، آن واکنش جامعه که از سوی قاضی به علت ارتکاب جرم و به نشانه ی نفرت جامعه از عمل مجرمانه برای مقصر بر طبق قانون تعیین می گردد. به تعبیر یکی از اساتید مجازات در لغت به معنای کیفر و سزای عمل است و مفهوم رنج از مجازات غیرقابل تفکیک است.^۱ ویژگی توأم با رنج و تعب خصوصیتی است که باعث می شود مجازات ماهیتاً از تدابیر پیشگیری از وقوع جرم و الزام به جبران ضرر و زیان در دعاوی حقوقی متمایز شود. جامعه در کیفر نمودن اهدافی نظیر اصلاح بزهکار، ارباب عمومی و ارباب فردی را دنبال می نماید. در حقوق کیفری اصولی حاکم می باشند که بر مبنای اندیشه اندیشمندان این اصول می بایست همواره رعایت گردد تا فرایند عدالت کیفری بر مبنای عدل استوار گردد. از اصول مذکور تحت عنوان اصول بنیادین یا راهبردی یاد می شود. رعایت این اصول و معیارها همواره هم در مرحله تدوین و وضع و هم در مقام صدور حکم و تفسیر و هم در مقام اجرای قاعده جزایی لازم است اعم از اینکه در قانون انعکاس یافته باشد یا خیر. اساساً خصیصه اصل، غیر متغیر بودن و تغییرناپذیری و دوام و قوام آن است به نحوی که تخطی از آن برای هیچ یک از اشخاص اعم از مقنن و دستگاه قضایی و اجرایی جایز نمی باشد از این رو مقنن نیز می بایست همواره ملتزم و پایبند به رعایت این اصول باشد. زیرا این اصول میراث مشترک حقوق بشر و متأثر از احکام الهی و اندیشه های بشردوستانه و فطرت انسانی و آزادی خواهانه و اندیشه های ناب مذهبی، فلسفی و اجتماعی می باشد و با عنایت به پیچیدگی حاکم بر روابط اجتماعی در عصر حاضر امروزه بیش از پیش رعایت اصول مذکور ضروری به نظر می رسد.

بنابر این اصول عمومی و بنیادین حاکم بر حقوق کیفری اصولی فراقانونی می باشد یعنی مقنن نیز نه حق دارد و نه می تواند که از این اصول تخطی نموده و آن را رعایت ننماید و در واقع این اصول برای مقنن نیز تعیین تکلیف می نماید به نحوی که فرایند عدالت کیفری چنین اقتضاء دارد که مقنن خود را ملتزم به اصول مذکور بداند. برخی از این اصول عمومی حاکم بر حقوق کیفری نظیر اصل قایم به شخص بودن کیفر یا اصل شخصی بودن کیفرها صرفاً در مرحله ی تعیین و تفسیر و اجرا مد نظر قرار می گیرند و برخی دیگر از این اصول نظیر اصل قانونی بودن تمام حقوق کیفری را پوشش می دهند. تبلور اصل برائت در حقوق کیفری، اصل قانونی بودن است. زیرا تعیین جرم و جرم انگاری و اعمال محدودیت و تکلیف برای اشخاص بر مبنای اصل اولیه آن است که نمی توان هیچ محدودیتی و تکلیفی را به اشخاص در جامعه تحمیل نمود.

^۱ عبدالحسین علی آبادی، حقوق جنایی، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱

بنابراین نتیجه فرض برائت از حیث حقوقی آن است که هرگاه تردیدی در وجود حکمی گردد، باید حکم بر عدم وجود آن حکم داد.

۴.۱.۲ نقض اصل حداقلی حقوق جزا

اصل حداقل بودن حقوق جزا یا حقوق جزا به مثابه آخرین راه حل و یا جرم انگاری و کیفر گذاری حداقلی می باشد که از جمله اصول اخلاق قانونگذاری است. در واقع چون اصل بر آزادی است وضع هر محدودیتی به دلایل موجهه نیازمند است و همان ادله عقلانی و اخلاقی که از آزادی دفاع می نماید ایجاب می نماید که محدود نمودن آن نیز مبتنی بر ادله توجیه کننده کافی باشد. زیرا کلیه هنجارهای اخلاقی را نمی توان صورت قانونی و وصف کیفری داد وقتی همه چیز جرم باشد حتی جرایم سنگین نیز اهمیت خود را از دست می دهد. بنابراین در حوزه قوانین حاکم بر زندگی بشری بخش کوچکی از آن باید دارای ضمانت اجرای کیفری باشد و آن هم به صورت بسیار اندک و در موارد استثنایی که به این اصل، اصل حداقلی حقوق جزا یا اصل صرفه جویی کیفری یاد می شود.^۱ تشخیص ضرورت جرم انگاری با ارزیابی هزینه - فایده و نیز کارایی جرم انگاری مرتبط است در صورتی که جرم انگاری یک رفتار هزینه اقتصادی - اجتماعی کنترل جرم را افزایش داده، لیکن تاثیر قابل توجهی بر کنترل نرخ یا شدت خشونت آن به دنبال نداشته باشد نمی توان جرم انگاری آن رفتار را توجیه نمود. همچنین اگر بتوان با توسل به راهکارهای غیر کیفری مانند کنترل محض پلیسی و یا با استفاده از سایر ابزارهای حقوقی مانند حقوق اداری و مدنی، تجاری و شغلی نسبت به مهار رفتار نامطلوب اقدام کرد، نیازی به توسل به تقنین کیفری یا جرم انگاری نخواهیم بود.^۲ مجازات انگاری قضایی اصول علمی حقوق کیفری را نادیده می گیرد که در پس آن و در تبع این عامل جرم انگاری های گسترده و مبهم و غیر ضروری به وجود می آید و بدین ترتیب به اصل جرم زدایی و تبعاتی که بایرچسپ زدن به منحرفان دامن گیر آن ها می شود و حداقلی حالتی که دارد آن است که افراد را به مجرمان به عادت و خطرناک تبدیل می کند و نسبت به این امر بی توجه است.^۳ به بیانی دیگر برای کنترل رفتاری که شاید با کمک سایر رشته های حقوقی به شکل قابل ملاحظه ای منظم شود و راهکارهای دیگری برای کنترل آن وجود داشته باشد نباید از حقوق جزا استفاده کرد چراکه این امر مخل آزادی است و در واقع در جامعه ای که برای آزادی افراد ارزش قائل است استفاده از حقوق جزا به عنوان آخرین توصیه و راه حل باید استفاده کرد^۴

^۱ غلامی، حسین، ۱۳۹۲ اصل حداقل بودن حقوق جزا، تهران، نشر میزان، چاپ نخست ص ۱۸

^۲ زرنشان، شهرام، شجاعی نصر آبادی، محمد، تبیین جرم انگاری حداقلی از منظر اخلاقی، ۱۳۹۶، مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی، دوره چهارم شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ صص ۳۲۷-۳۴۴، ۳۲۸

^۳ نک: حسین غلامی با همکاری رحیم نوبهار، هادی رستمی، مهرانگیز روستایی، سید بهمن خدادادی و زینب السادات نوابی، اصل حداقل بودن حقوق جزا، میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۳

^۴ کلارکسون سی ۱۳۷۱ تحلیل مبنای حقوق جزا، ترجمه میرمحمد صادقی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی ص ۲۲۴.

در واقع هنگامی که قانونی کیفری تصویب می شود جرم انگاری حاصل از آن همراه با وضع ضمانت اجرای کیفری در گام اول شدیدترین اثر اربابی را پدید می آورد و متعاقب آن اراده آزاد را به شدت تحت تاثیر خود قرار می دهد به طوری که مردم دیگر قدرت انتخاب آزادانه رفتار رانداشته و بلکه تهدید به ارباب می شوند و آنها نیز ناگزیر از اطاعت.^۱

۴.۱.۳ نقض اصل قانونی بودن مجازات ها

یکی از مهم ترین اصول اساسی حقوق جزا که تقریباً در تمام کشور ها متمدن مورد قبول قرار گرفته شده است اصل قانونی بودن حقوق جزاست که به موجب این اصل هیچ مجازاتی بدون وجود قانون قابل تصور نیست ، دریشه فقهی این اصل قاعده « قبح عقاب بلا بیان است ». مراد از رکن یا قانونی بودن جرم این است که هیچ فعل یا ترک فعلی جرم نیست مگر این که قبلاً قانون آن را جرم شناخته و برای آن مجازات تعیین کرده باشد. حقوق دانان از آن به اصل قانونی بودن جرم و مجازات تعبیر کرده اند. آنها می گویند: فعل یا ترک فعل انسان هر اندازه زشت و نکوهیده و برای نظام اجتماعی زیان بخش باشد تا زمانی که حکم بر آن وارد شده و یا در قانون مجازاتی برای آن پیش بینی نشده باشد قابل مجازات نیست.^۲ از مهمترین اصول قانون مجازات، اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها بوده که حاصل اصل قانونی بودن حقوق جزاست این اصل که در حقوق بین الملل (بند ۲ ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر) و نیز شرع مقدس و تعالیم اسلام (قاعده قبح عقاب بلا بیان) به رسمیت شناخته شده در حقوق ایران طی اصول، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۹، ۳۷، ۱۵۹، ۱۹۹ و ۱۹۹ قانون اسلامی و مواد ۲ و ۱۲ و ۱۸ قانون مجازات اسلامی می باشد توجیه و اهمیت اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها و بازتاب آن در حقوق کیفری موضوعه بی شک اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها به لحاظ نقش و اهمیتی که در عدالت کیفری ایفا می کنند سنگ بنای اصلی حقوق کیفری محسوب می شود.

قانون گذاری های مختلف این اصل را یا در قوانین اساسی خود یا در قوانین جزایی و یا در هر دو گنجانیده اند امتیازات این اصل را حفظ آزادی های فردی و اجتماعی ، آگاهی افراد از نواهی قانونی و توجه ایشان را به عواقب ضد اجتماعی که در قالب قانون ریخته شده است می دانند و اشکالات آن را در عدم مجازات خطاکارانی می شناسند که اعمال آن ها ضد اجتماعی و خطرناک برای جامعه است اما در محدوده قانون جزا قرار نمی گیرد. اصل قانونی بودن مجازات ها در مقررات اسلامی را با آن قسمت از آیه مبارکه سوره اسرا که می فرماید - ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا - و نیز قاعده ای که پیشتر در باره آن توضیح داده شد توجیه می کنند. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ماده ۱۲ بیان می دارد که حکم به مجازات یا اقدامات تامینی و تربیتی و اجرای

^۱ زرنشان ، شهرام ، شجاعی نصر آبادی محمد ، تبیین جرم انگاری حداقلی از منظر اخلاقی ، مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی دوره ۴ شماره ۲ پاییز و زمستان ۱۳۹۶ صص ۳۲۷ تا ۳۴۴ ص ۳۳۳

^۲ استفانی ، گاستون و دیگران (ترجمه حسن دادبان) ، حقوق جزای عمومی ، ج ۱ ، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی ، تهران ، جاول ۱۳۷۷ ص ۱۲۶

آن ها باید از طریق دادگاه صالح به موجب قانون و بارعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن باشد همچنین در اصل ۱۶۶ قانون اساسی قانون گذار بیان می دارد که حکم به مجازات از طریق دادگاه صالح باید به موجب قانون باشد و دادگاه نیز مکلف است که مستندات قانونی حکم را در دادنامه ذکر کند و در غیر این صورت حکم در دیوان عالی کشور نقض خواهد شد و قاضی در دادگاه انتظامی قضات محکومیت خواهد یافت. در قانون کاهش مجازات حبس تعزیری قانونگذار گام مهمی را در پشت سر گذاشتن اندیشه سزاگرایی قضات برداشته است و با علم به اینکه رویکرد قضات سزاگرایانه است در تبصره ۲ که به ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی الحاق شده، بیان داشته که حکم به بیشتر از حداقل مجازات باید مبتنی بر بندهای ماده ۱۸ باشد و تخلف از این امر مجازات انتظامی درجه چهار در پی خواهد داشت. این پژوهش معتقد است سزاگرایی قضات و موسع نویسی قانون جزا مخالف اصل ۴۰ قانون اساسی است. در واقع جرم انگاری و مجازات انگاری قضایی هر دو ضرر است و مقنن و قاضی نمیتوانند اعمال حق را وسیله اضرار به غیر قرار دهند. سزاگرایی قضایی مخالف عدالت قاضی و بیان گر استبداد قضایی است.

۴.۲ ایجاد تورم کیفری

در حالت کلی، حقوق کیفری هنگامی متورم می شود که بدون ضرورت مقررات کیفری بی رویه و جرم انگاری های جدید در آن انجام شود.^۱ این موارد مربوط به ورودی حقوق کیفری است و نوع دوم تورم کیفری زمانی ایجاد می شود که قاضی برای یک جرم چند مجازات و یا اشد مجازات را تعیین می کند. شدت مجازات ها خود بر تورم کیفری می افزاید. مسلماً برای تورم در حقوق کیفری علت های مختلفی در پژوهش های گوناگون ذکر کرده اند و همچنین به آثار تورم کیفری نیز پرداخته اند. برای مثال طولانی کردن سیاهه جرایم، پر شدن زندان از افراد، فروپاشی خانواده ها، هزینه های سنگین برای دولت، افزایش خشونت مردم، بی اعتبار و کم اهمیت جلوه دادن اقتدار حقوق کیفری از جمله نتیجه های گاه غیر مستقیم پدیده تورم کیفری خواهد بود.^۲ این اصطلاح نخستین بار توسط منتسکیو در کتاب روح القوانین به کار گرفته شد و تورم قوانین کیفری را موجب بی اعتمادی مردم از هیات حاکم دانست. فزونی عناوین مجرمانه و گستردگی و حجیم بودن مجموعه قوانین کیفری، به بحرانی تبدیل شده که قانونگذاران کشورهای مختلف با آن دست و پنجه نرم می کنند. اما این بحران تورم کیفری در کشورهای مختلف یکسان و مشابه نیست. مثلاً بحران تورم حقوق جزا، در اکثر کشورهای غربی و اروپایی برخاسته از شکل گیری حقوق جزای فنی و جرم انگاری های نوین است؛ مانند جرم انگاری جرایم محیط زیستی، جرایم رایانه ای، جرایم اینترنتی و برخی جرایم اقتصادی جدید. در حالی که متورم شدن حقوق کیفری در جوامع

^۱ حبیب زاده محمد جعفر، نجفی ابرنآبادی علی حسین، کلانتری کیومرث، تورم کیفری، عوامل و پیامدها، نشریه مدرس علوم انسانی، زمستان ۱۳۸۰ دوره ۵ شماره ۴ صص ۵۹-۷۸ ص ۶۰

^۲ مظلومان رضا کلیات جرم شناسی، دانشگاه تهران ۱۳۵۶ ص ۶ به نقل از حبیب زاده محمد جعفر، نجفی ابرنآبادی علی حسین، کلانتری کیومرث، تورم کیفری، عوامل و پیامدها، نشریه مدرس علوم انسانی، زمستان ۱۳۸۰ دوره ۵ شماره ۴ صص ۵۹-۷۸ ص ۶۰

سنتی که جرم‌انگاری‌ها بیشتر ملهم از آموزه‌های اخلاقی و مذهبی است، نتیجه این برداشت و تصور ناصواب است.^۱ آنچه که به طور خاصه در این پژوهش می‌تواند به عنوان آثار سیاست جنایی قضایی کیفر گرا یا سزاگرا مطرح شود، اصالت دادن به مجازات‌های کیفری به عنوان یکی از عوامل ایجاد تورم کیفری است بدین معنا که همانطور که در بحث اصل حداقلی حقوق کیفری گفته شد، نباید برای نظارت بر رفتارهای مغایر قانون لزوماً بر حقوق کیفری به عنوان دلیل اول تأکید کرد. به بیانی دیگر وقتی دست قاضی در مجازات‌های جایگزین و یا استفاده از سایر رشته‌های حقوق باز است، آخرین و راه حل، استفاده از حقوق کیفری است.^۲ بنابراین قائم مقام‌های کیفری هم می‌تواند به عنوان رسالت سیاست جنایی موفق در زمینه قضایی، قلمداد گردد. این قائم مقام‌ها به تعبیر انریکو فری می‌تواند جنبه‌های مدنی و اداری و خانوادگی و علمی و .. را مشمول شود.^۳ در این حالت علت اصلی استفاده از حقوق کیفری تدوین کنندگان سیاست جنایی قضایی هستند که با دخالت مستقیم یا غیر مستقیم خود در برخورد با روابط اجتماعی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی مردم به توسعه روز افزون جرایم و مجازات‌ها اقدام می‌کند. این امر می‌تواند نشانه در اولویت قرار دادن مجازات‌ها و سزاگرایی در موفقیت سیاست جنایی باشد. این امر می‌تواند به وسیله اعمالی چون اصرار بر تعیین اشد کیفر، تفویض اختیارات وسیع به دادگاه‌ها، بی‌ثباتی و بی‌قراری در تعیین مجازات‌های شدید برای برخی از جرایم انجام شود.^۴ در نظام حقوقی ما اولاً باید جایگزین‌ها کیفر بعنوان اصل مجازات و مجازات‌های سنتی بعنوان جایگزین تغییر جایگاه داده شوند. دوماً جایگزین‌ها نه فقط در حبس بلکه در سایر مجازات‌ها مانند شلاق هم اعمال شوند چون هیچ مخالفتی با شرع و قانون اساسی ندارد.

^۱ <https://pjorm.mashhad.ir/articles/2020/10/7>

^۲ کلارکسون، سی ۱۳۷۱، تحلیل مبنای حقوق جزا، ترجمه میر محمد صادقی، تهران، نشر جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، ص ۲۲۴.

کی‌نیا، مهدی، ۱۳۴۵، علوم جنایی، جلد سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۳۶.

^۴ نوربها، رضا، ۱۳۷۵، قانونی‌تد در قالب شیشه‌ای، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰، ص ۹۹.

نتیجه گیری

با توجه به مطالب پیشین و صرفاً با بررسی مبانی نظری می توان چنین نتیجه گرفت که سیاست جنایی قضایی ما تحت تاثیر اندیشه سزاگرایی آحاد جامعه و قانون گذار قرار دارد و خواسته یا ناخواسته - که در غالب موارد به صورت خواسته و مشروع - تصمیم گیری های قضایی ناشی از اندیشه مذکور، ر بوده که در آن اصول مذکور مخدوش و تورم کیفری ایجاد می شود. در فرض مجازات گرایی آحاد جامعه، رویکر سزاگرایی به عنوان عامل اصلی، بر مجازات های استحقاقی تکیه داشته و با پذیرش نظریه هایی چون اراده آزاد مجرمین و مسئولیت اخلاقی آن ها و استحقاق عدالت، هدف از اعمال مجازات را سزادهی می داند که در آن بازپروری و ملایمت نسبت به مجرمین را نه تنها بی فایده بلکه آن را ضرر به جامعه و عدم جبران دین مجرم و حتی در بعضی از موارد مخالف احترام به انتخاب عقلانی بزهکار و کرامت انسانی وی می داند. طبعاً تصور چنین اندیشه ای در جامعه، در عمل موجب انتظارات از دستگاه قضایی برای اعمال «آنچه جامعه می خواهد» نه «آنچه که قانون و عدالت» می گوید خواهد بود که در پس آن سیاست های سختگیرانه نسبت به جرم و در تبع آن تغییر مجازات ها و تشدید آن ها خواهد که آمد. نتیجه قطعی چنین امری نیز افزایش جمعیت کیفری زندان ها خواهد بود. به تعبیری دیگر رویکرد سزادهی در قالب مجازات به عنوان یکی از ستون های تصمیمات و احکام کیفری خواهد بود و با تاکید بر اعمال مجرمانه، مجرم و اوضاع و احوال شخصی یا سایر عوامل دخیل در ایجاد جرم را نادیده می گیرد. رسوخ این اندیشه در ذهن قانون گذار نیز همانطور که گفته شد به شکل قوانین ناکارآمد و موسع متجلی می شود به طوری که هم در خود متن قوانین اجازه اعمال مجازات های شدید به قاضی داده میشود و هم با موسع نگاری دست قاضی را در انتخاب مجازات اشد با تعیین نظام حداقل و حداکثر بدون معیار، باز می گذارد. چنین فرصت خطرناکی از طرف قانون گذار به قاضی بسیار تهدید کننده اصول حاکم بر حقوق کیفری خواهد بود که همانطور که گفته شد تورم کیفری نیز می تواند یکی از آثار آن باشد.

منابع فارسی

۱. آخوندی، دکتر محمود، **آیین دادرسی کیفری**، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،
۲. استفانی، گاستون و دیگران (ترجمه حسن دادبان)، **۱۳۷۷ حقوق جزای عمومی**، ج ۱، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، جلد اول.
۳. بکاریا سزار، بیتا، **رساله جرایم و مجازات ها**، ترجمه دکتر محمد علی اردبیلی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی،
۴. بندرچی، محمد رضا، **اصل قانونی بودن جرایم و ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲**، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴، ۱۳۷۱.
۵. تفضلی، ابولقاسم، **آیین قانون نویسی**، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱، سال ۱۳۲۸،
۶. جوان جعفری، عبدالرضا، فرهادی آلاشتی، زهرا ساداتی، سید محمد جواد، ۱۳۹۵، **بازدارندگی و سنجش آن در فلسفه کیفر**، پژوهشنامه حقوق کیفری سال هفتم شماره دوم.
۷. درخشان، حمید، ۱۳۸۶، **انگاره های اقتصادی در قوانین**، مجموعه مقالات کنفرانس مدیریت یارانه ها، دانشگاه امام صادق (ع).
۸. زر نشان، شهرام، شجاعی نصر آبادی محمد، **تبیین جرم انگاری حداقلی از منظر اخلاقی**، مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی دوره ۴ شماره ۲ پاییز و زمستان ۱۳۹۶ صص ۳۲۷ تا ۳۴۴
۹. رستمی تبریزی، لیما، زارع محمد کاظم، ۱۳۹۲، **تحلیل انتشار حکم محکومیت در حقوق کیفری ایران از نگاه فلسفه کیفری**، پژوهش حقوق کیفری، سال دوم شماره چهارم.
۱۰. راسخ، محمد، ویژگی های ذاتی و عرضی قانون، مجله مجلس و پژوهش، سال ۱۳، شماره ۵۱ صص ۱۳ تا ۴۰.
۱۱. رایجیان اصل، مهرداد، میرمجیدی، سپیده، **جلوه هایی از آموزه نئوکلاسیسم نوین در سیاست جنایی**، فصل نامه دیده های حقوق قضایی شماره ۵۴، ۱۳۹۰.
۱۲. رحیمی نژاد، اسماعیل، ۱۳۷۶، **تورم جزایی و پیامد های آن**، فصلنامه مفید، دانشگاه مفید، شماره ۶.
۱۳. فرج الهی، رضا، ۱۳۹۸، **کتاب جرم شناسی و مسئولیت کیفری**، چاپ اول تهران، انتشارات میزان.
۱۴. ستوده، هدایت الله، «**آسیب شناسی اجتماعی (جامعه و انحرافات)**» چاپ سیزدهم، تهران، آوای نور، ۱۳۸۶.
۱۵. شمس ناتری، محمد ابراهیم، جاهد، محمد علی، **عوامل و نتایج تورم کیفری و راهکارهای مقابله با آن**، مجله فقه و حقوق، سال پنجم، شماره ۱۷ تابستان ۱۳۸۷ صص ۹۳-۱۲۰.

۱۶. صفاری، علی، ۱۳۹۲، مقالاتی در جرم شناسی و کیفر شناسی، چاپ دوم انتشارات جنگل، تهران.
۱۷. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۰، کلیات حقوق (نظریه عمومی)، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، تهران.
۱۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۲، مقدمه علم حقوق، شرکت انتشار باهمکاری بهمن برنا.
۱۹. کاتینگهام، جان ۱۳۷۶، فلسفه مجازات، ترجمه محمد رضا مظفری، مجله نقد و نظر، سال سوم.
۲۰. کی نیا، مهدی، ۱۳۴۵، علوم جنایی، جلد سوم، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. گئورگ ویلهام فردریش هگل؛ عناصر فلسفه حق؛ ترجمه ی مهبد ایرانی طلب؛ بی جا، بی تا.
۲۲. هولمز رابرت، ال، ۱۳۸۳، مبانی فلسفی اخلاقی، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس.
۲۳. عبد الفتاح، عزت، «جرم چیست و معیارهای جرم انگاری کدام است» ترجمه اسماعیل رحیمی نژاد، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴۱.
۲۴. عبدالحسین علی آبادی، ۱۳۸۶، حقوق جنایی، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوسی.
۲۵. غلامی، حسین، ۱۳۹۲، اصل حداقل بودن حقوق جزا، تهران، نشر میزان، چاپ نخست.
۲۶. حبیب زاده محمد جعفر، نجفی ابرندآبادی علی حسین، کلانتری کیومرث، تورم کیفری، عوامل و پیامدها، نشریه مدرس علوم انسانی، زمستان ۱۳۸۰ دوره ۵ شماره ۴ صص ۵۹-۷۸.
۲۷. عبدالحسین علی آبادی، حقوق جنایی، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۸۶.
۲۸. حسین غلامی با همکاری رحیم نوبهار، هادی رستمی، مهرانگیز روستایی، سید بهمن خدادادی و زینب السادات نوابی، اصل حداقل بودن حقوق جزا، میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۲۹. کلارکسون سی ۱۳۷۱ تحلیل مبنای حقوق جزا، ترجمه میرمحمد صادقی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
۳۰. لازرژ، کرسیتین، ۱۳۸۲ درآمدی به سیاست جنایی، برگردان: دکتر علی حسین نجفی ابرآبادی، انتشارات میزان.
۳۱. مدنی، سید جلال الدین، ۱۳۹۵، رویه قضایی، انتشارات پایدار، چاپ ۲۵ تهران.
۳۲. میر خلیلی، سید محمود، یعقوبی، تقی، بررسی عوامل قضایی افزایش جمعیت کیفری زندان ها، فصلنامه راهبرد، سال بیست و ششم، شماره ۸۲، بهار ۱۳۹۶ صص ۹۹-۱۲۸.
۳۳. منتسکیو ژرژ ۱۳۷۰، روح القوانين، ترجمه علی اکبرمهدی، چاپ هفتم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۳۴. ممتاز، فریده «انحرافات اجتماعی» چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.

۳۵. محمودی خانکی، فیروز و مرادی حسن آبادی، محسن - افکار عمومی و کیفر گرایی -
مجله مطالعات حقوقی - دوره سوم - شماره دوم - پاییز و زمستان ۹۰.
۳۶. ملکی، ایوب، ۱۳۸۵ حبس زدایی خرد گرا، خروج از بحران تورم کیفری، بی نا، سال
پنجم شماره ۵۳.
۳۷. ورورایی، اکبر، سعادت‌ی رضا، هاشمی، حمید، تاثیر اخلاق در جرم انگاری و جرم زدایی
در نظام حقوق کیفری اسلامی ایران، مجله پژوهش حقوق کیفری سال سوم، شماره هشتم، پاییز
۱۳۹۳، ص ۳۳-۶۲.
۳۸. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، کتابخانه گنج دانش، چاپ بیست و هفتم ۱۳۸۸.
۳۹. نوربها، رضا، ۱۳۷۵، قانونی ترد در قالب شیشه ای، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰.
۴۰. نجفی ابرند آبادی، علی حسین، و هاشم بیگی، حمید، ۱۳۷۷. دانشنامه جرم شناسی
تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۴۱. وایت، راب، هینر فیونا ۱۳۹۴، جرم و جرم شناسی، ترجمه علی سلیمی، پاپ هفتم، تهران
انتشارات حوزه و انشگاه تهران.
۴۲. یزدیان جعفری، جعفر ۱۳۹۱ «چرایی و چگونگی مجازات ها» سازمان انتشارات و پژوهشگاه
فرهنگ اسلامی، چاپ اول.

منابع لاتین

۱. . . Andrew Von hirsch, From "Why Punish" "To How Much"? From Punishment, By: Duff, Antony,
۲. . Dj Galligan, The return to retribution in Penal Theory, from: Crime, Proof and Punishment. Essays in Memory of Sir Rupert Cross
۳. . Igor Primoratz, Justifying Legal Punishment.
۴. . Joycelyn Pollock, Ethics in Crime and Justice,
۵. . C.M.V Clarkson, H. M Keating. Criminal Law: Text and Materials,. HL. A Hart, Punishment and Responsibility,
۶. . Dj Galligan, The return to retribution in Penal Theory, from: Crime, Proof and Punishment. Essays in Memory of Sir Rupert Cross.
۷. . Herbert Morris, Punishment and Fairness. From: Crime and Punishment,
۸. Marty G. et Raynaud P., Droit civil, Introduction generale a l' etude du droit, n ۱۱۷.
۹. . John Cottingham, the Philosophy of Punishment. from: An encyclopedia of philosophy, By: Parkinson, G.H.R..

